

تجلیات عرفانی مبارزه با نفس در مثنوی‌های عطار (منطق‌الطیر، الهی‌نامه، اسرارنامه و مصیبت‌نامه)*

میر جلیل اکرمی**

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز (نویسنده مسئول)

هادی دینی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز

چکیده

مهم‌ترین و برترین نوع جهاد، مبارزه با نفس و خواهش‌های نفسانی است و این امر از چنان عظمتی برخوردار است که از آن جهاد اکبر یاد می‌شود. با توجه به جایگاه عطار نیشابوری در عرفان اسلامی، در این پژوهش سعی شده است که با استفاده از روش تحلیلی و کتابخانه‌ای، مهم‌ترین مؤلفه‌های مبارزه با نفس در مثنوی‌های عطار بیان شود. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که عطار، پایداری نفسانی و جهاد اکبر را به‌عنوان یکی از اهداف مهم رسیدن به حق تعالی، در قالب مضامین گوناگون با بسامد بالایی، در مثنوی‌های خود مطرح کرده است. عطار می‌گوید نفس اماره تا آخر عمر سالک، دست از تجاوز و سرکشی بر نمی‌دارد و لذا پیوسته باید ذلیلش گرداند و با آن نبرد کرد. وی تأکید می‌کند که باید از دنیا چشم پوشید، زنگار غفلت را از دل زدود و نفس را در آتش فقر و پرهیزگاری سوزاند تا ریشه همه دلبستگی‌ها و وسوسه‌های ابلیس در درون سالک خشکیده و سست شود و زمینه برای رسیدن به مقام حقیقت توحید فراهم گردد.

واژگان کلیدی: پایداری، مبارزه با نفس، جهاد اکبر، عطار نیشابوری، مثنوی‌ها.

تأیید نهایی: ۱۳۹۷/۱۲/۰۸

* تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۰۷/۲۶

** E-mail: m-akrami@tabrizu.ac.ir

۱-۱- مقدمه

مبارزه و پایداری، از اصول اولیه زندگی بشری است که خداوند در فطرت هر انسانی قرار داده است. پایداری و مبارزه هم در برابر ظلم و ستم دشمن و متجاوزین خارجی، هم در برابر دشمن درونی و نفس اماره است و در پی آن است که ادبیاتی به نام ادبیات پایداری شکل می‌گیرد. این ادبیات روایتگر مقاومت و ایستادگی انسان‌ها در طول تاریخ است و دامنه آن به هر نوع ایستادگی و رویارویی انسان با طبیعت، اجتماع و نفس گسترش می‌یابد و درحقیقت «تمامی اثرهای ارزنده دارای عنصر پایداری هستند» (کنفانی، ۱۳۶۱: ۳). برترین پایداری این است که انسان در مقابل نفس و هواهای نفسانی اش مقاومت کند. «در قرآن کریم آیات متعددی بر لزوم تزکیه نفس تاکید کرده‌اند و به صورت‌های مختلف به آدمی تذکر داده‌اند که راه نجات نهایی در مبارزه با نفس است. در احادیث نیز بر لزوم مبارزه با دشمن درونی تأکید شده است» (صرفی، ۱۳۹۳: ۲۲۲) بالطبع، ادبیاتی که بر این اساس شکل می‌گیرد نیز از اهمیت بالایی برخوردار خواهد بود. بر همین اساس عرفا نیز «با استناد به آیات و احادیث مربوط به مبارزه با نفس، بخش قابل توجهی از اندیشه‌های سلوکی درباره جهاد درونی را پی افکنده‌اند». (همان: ۲۲۳) بزرگان عرفان اسلامی در آثار خویش، راه‌های مبارزه با نفس و پیچیدگی‌های آن را مشخص و به اهمیت و ضرورت این پایداری و مبارزه تاکید کرده‌اند تا انسان بتواند به وسیله آن با نفس خود مجاهده نماید و راه رستگاری را بییابد. «دو جنبه مهم از ادبیات پایداری در متون عرفانی عبارت‌اند از مبارزه با نفس و اندرزهای سیاسی به صاحبان قدرت و مردم» (همان‌جا).

عطار به‌عنوان یکی از قله‌های رفیع عرفان اسلامی، محور آثار خویش را مبارزه با نفس قرار داده و همواره در سراسر مثنوی‌های خود پایداری نفسانی و جهاد اکبر و سیر و ترقی انسان تا مرتبه کمال و رسیدن به حق و حقیقت را به تصویر کشیده است. موضوع تحقیق حاضر، جلوه‌های مبارزه با نفس در مثنوی‌های عطار نیشابوری است.

۱-۲- ضرورت و اهمیت تحقیق

مبارزه درونی، در مرتبه و عالم ملکوتی و مبارزه بیرونی، در عالم ماده و تعینات قرار دارد و سالک برای رسیدن به درجه علوی و ملکوتی، نیازمند خودسازی، تهذیب و مجاهدت‌های فراوان با تعلقات دنیوی است؛ لذا مقام پایداری در برابر خواهش‌های نفسانی بسیار بالاتر از جهادهای دیگر است. با توجه به ضرورت انکارناپذیر مبارزه با نفس در آثار ادبی از یک سو نقش بی‌بدیل عطار نیشابوری

در شناساندن نفس اماره و راه‌های گوناگون نبرد با آن از سوی دیگر، مثنوی‌های عطار به‌عنوان منابع انجام این پژوهش برگزیده شدند.

۱-۳- پیشینه تحقیق

پژوهش‌های فراوانی در مورد عطار و آثار او در ایران و جهان به انجام رسیده است. در کتاب‌های دریای جان (ریتر، ۱۳۷۹-۱۳۷۷) و شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار نیشابوری (فروزانفر، ۱۳۵۳) مطالب جامعی راجع به زندگی، آراء و احوال شیخ فریدالدین عطار نوشته آمده است. کتاب زیور پارسى (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸) به هویت اصلی و آثار مسلم و شرح غزل‌های عطار پرداخته است؛ و موضوع کتاب دیدار با سیمرخ (پورنامداریان، ۱۳۷۵) تحلیل شعر و عرفان و اندیشه‌های عطار است. از مقالات نگارش یافته در این زمینه می‌توان از مقاله مفاهیم اخلاقی در چهار منظومه عطار (تجلیل و احمدی، ۱۳۸۲) نام برد؛ در این مقاله ظریف‌ترین و لطیف‌ترین مفاهیم اخلاقی در مثنوی‌های عطار در سه حوزه وظیفه انسان نسبت به خدا، وظیفه انسان نسبت به خود و نزدیکان و وظیفه انسان نسبت به جامعه مطرح گردیده است. در مقاله بررسی و تبیین اندیشه‌های عرفانی عطار نیشابوری (سلطانی و شریفی، ۱۳۹۴) نیز به تبیین آراء و اقوال عطار نیشابوری در دو مبحث عرفان نظری و عرفان عملی پرداخته شده است.

در زمینه موضوع کلی نفس و جهاد اکبر نیز تحقیقات متعددی صورت گرفته است. از کتب مهم این حوزه، درباره نفس (ارسطو، ۱۳۴۹) و جهاد اکبر یا مبارزه با نفس (خمنی، ۱۳۸۷) است که موضوع کتاب اخیر در سیر و سلوک، عبادت و معرفت است.

بر این اساس، تاکنون اشعار عطار از منظر مبارزه با نفس و جهاد اکبر مورد بررسی قرار نگرفته است و این پژوهش درصدد این است که مظاهر و ابعاد مختلف مبارزه با نفس را در مثنوی‌های چهارگانه شیخ عطار (منطق الطیر، الهی‌نامه، اسرارنامه و مصیبت‌نامه) نمایان سازد.

۲- بحث

۲-۱- نفس در لغت

نفس از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین کلمات در عرفان اسلامی است. این واژه از دیدگاه اهل لغت معانی مختلفی چون جان، روح، حقیقت شیء، خون، تن، چشم زخم، قصد دل، ننگ، عیب، قوت، عقوبت، بزرگی، چیرگی، ارجمندی (شاد، ۱۳۳۵، ج ۷: ۴۳۶۸-۴۳۶۷) (معلوف، ۱۹۷۳: ۸۲۶) و ذات، نزدیک،

همت، رأی، عقوبت، نم، آب، ذهن، نفس اماره (دهخدا، ۱۳۴۲: ذیل نفس) دارد و در قالب انفس و نفوس و انفاس جمع بسته می‌شود. (معلوف، ۱۹۷۳: ۸۲۶)

۲-۲- نفس در اصطلاح عرفانی

عرفا و صوفیه در این حقیقت موافق‌اند که نفس، منبع شرّ و قاعده سوء و صفتی برای قالب است و علت اظهار اخلاق پست و افعال مذموم محسوب می‌شود که خود بر دو نوع است: ۱- معاصی ۲- اخلاق سوء مانند کبر، حسد، بخل، خشم، حقد و معانی ناستوده دیگر در شرع و عقل (هجویری، ۱۳۷۱: ۲۴۶-۲۴۵). لطیفه مودعه‌ای در قالب که محل اخلاق مذمومه تلقی می‌شود؛ همان‌طور که روح محل اخلاق محموده است (قشیری، ۱۳۷۴: ۴۴). در تعریفی دیگر نفس بخاری لطیف است که منشأ آن صورت دل است (نجم رازی، ۱۳۵۲: ۱۷۴). نیز جوهری ملکوتی است که در حاجات، خود بدن و اندام‌های آن را به کار می‌گیرد. این عنصر، مجرد و فناپذیر است و منظور از تجرد نفس، همانا تجرد ذاتی است نه تجرد از لحاظ فعل، زیرا نفس از جهت فعل به جسم و آلت نیازمند است. (نراقی، ۱۳۸۲: ۴۳)

۲-۳- انواع نفس

نفس، موجودی است دارای مراتب و انواع متعدد که ارتباط مستقیمی با جنبه‌های مادی و معنوی انسان دارد؛ به طوری که هرچقدر انسان نفس را از پرداختن به بدن بازدارد و به امور روحانی پردازد، مرتبه نفس را بالاتر می‌برد. حکیمان و صاحب‌نظران برای نفس اقسام گوناگونی برشمرده‌اند که عبارت‌اند از: نفس بهیمی، حیوانی، فلکی، منطبعه، اماره، زکیه، لوامه، قدسی، کل، واحده، مطمئنه، ناطقه، نباتی و نامیه که مهم‌ترین انواع آن نفس اماره، نفس لوامه و نفس مطمئنه هستند که در ذیل به شرح آن‌ها پرداخته می‌شود:

۲-۳-۱- نفس اماره

نفس اماره، نفسی است که به طبیعت بدن میل دارد و به لذات و شهوات حسی دستور می‌دهد. این نفس، قلب را به جاهای پست و فرومایه می‌کشاند که محل شرور و منبع اخلاق ذمیمه است. (دهخدا، ۱۳۴۲: ذیل نفس) (جرجانی، ۱۳۷۷: ۱۸۲).

۲-۳-۲- نفس لوامه

نفسی که به جهت وقوع معاصی، به کمک نور دل، خود را بسیار سرزنش می‌کند و این نفس صلحا و اولیاء خاص است. (دهخدا، ۱۳۴۲: ذیل نفس) نفسی که منور به نور قلب است به اندازه‌ای که از خواب غفلت بیدار و آگاه شود. هرگاه نفس به حکم طبیعت ظلمانی، مرتکب بدی شود، او را نکوهش و سرزنش می‌کند (جرجانی، ۱۳۷۷: ۱۸۲).

۲-۳-۳- نفس مطمئنه

نفس مطمئنه، تارک هواهای نفسانی و زخارف دنیا و راضی به مقدرات الهی است. نفسی است که از صفات زشت صاف شده و به قرب الهی فائز شده و به مرحله اطمینان رسیده است (دهخدا، ۱۳۴۲: ذیل نفس) و نفسی که کاملاً با نور قلب منور شده باشد (جرجانی، ۱۳۷۷: ۱۸۲).

۲-۴- مبارزه با نفس (جهاد اکبر)

حکما و عرفا مبارزه با نفس را یکی از دشوارترین کارهای پیشروی انسان می‌دانند که برای غلبه بر آن به خودسازی و مجاهدت‌های فراوانی نیاز است؛ به همین سبب است که بالاترین نوع جهاد، مبارزه با نفس است و از آن به عنوان جهاد اکبر یاد می‌شود. انسان باید همچون طیب و پرستاری مهربان از حال خود مراقبت نماید و مهار نفس سرکش را به دست او رها نکند زیرا نفس خاصیتی دارد که به محض غفلت انسان مهار می‌گسلاند و انسان را به خواری و هلاکت می‌کشاند؛ پس باید هر زمان و هر مکان، از شرّ نفس اماره و شیطان به خدای تعالی پناه برد (خمینی، ۱۳۷۴: ۳۳۰).

۲-۵- مبارزه با نفس در قرآن

قرآن، هوای نفس (نفس اماره) را مهم‌ترین عامل بازدارنده انسان در رسیدن به کمال و مسبب اصلی انحراف از آن می‌داند و سفارش فراوان می‌کند که فلاح و رستگاری انسان در پاک‌سازی نفس از هر نوع آلودگی است. از آیاتی که خداوند متعال در آن‌ها اشاره به جهاد با نفس می‌کند، می‌توان به این موارد اشاره کرد:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (شمس: ۹)؛ بی‌شک هر که نفس خود را تزکیه کرد رستگار شد.
«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ. فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» (نازعات: ۴۰ و ۴۱)؛ هر کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و خویشتن را از هوس‌های نفسانی بازدارد، پس همانا بهشت جایگاه اوست.

«وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (عنکبوت: ۶)؛ و هر که جهاد کند تنها با نفس خویش جهاد می‌کند، همانا خداوند از جهانیان بسی بی‌نیاز است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (مائده: ۱۰۵)؛ ای کسانی که ایمان آوردید، مراقب خود [نفس اماره] باشید، وقتی که شما هدایت یافتید، بیراهه رفتن دیگران به شما زیان نمی‌رساند.

مطابق این آیات، آن چیزی که در قرآن به نام «نفس» از آن نام برده شده، چیزی است که انسان باید با چشم بدبینی و به چشم یک دشمن سرسخت به او نگاه کند و نگذارد او مسلط بشود، همیشه با او جدال کند و او را مطیع و زیون نگه دارد (مطهری، ۱۳۹۲: ۱۴۴-۱۴۳).

۲-۶- مبارزه با نفس در عرفان

عرفان نفس را بزرگ‌ترین دشمن انسان معرفی می‌کنند و مبارزه با آن را بزرگ‌ترین جهاد می‌دانند و به کرات و در اشکال متنوع، سالکان را به جنگ و مبارزه با تمایلات نفسانی فرامی‌خوانند. در تمام مسائلی که عرفان مطرح می‌کند، تزکیه و تصفیه نفس مورد توجه قرار گرفته است.

نفس، دشمنی دوست‌روی و بسیار حيله‌گر و مکار است و مقهور کردن آن، مهم‌ترین کارهاست؛ زیرا که او دشمن‌ترین همه دشمنان (شیاطین، دنیا و کفار) است. پس تربیت نفس و او را از صفت امارگی به مرتبه مطمئنگی رسانیدن، کاری بزرگ است و کمال سعادت انسان در تزکیه نفس و کمال شقاوت او در فرو گذاشتن نفس به حال خود. از تزکیه و تربیت نفس، شناخت حاصل می‌شود و از شناخت نفس، شناخت حق لازم می‌آید و معرفت، سر همه سعادت‌هاست (نجم رازی، ۱۳۵۲: ۹۴-۹۵).

پیش از آن که تمایلات نفسانی به تجری و تندروی عادت کنند با آن‌ها بجنگ زیرا اگر تمایلات سرکش در تجاوز و خودسری نیرومند شوند، فرمانروای تو خواهند شد و تو را به هر سو که بخواهند می‌برند و در نتیجه قدرت مقاومت در برابر آن‌ها را از دست خواهی داد. پس طالبان درگاه حضرت احدیت را واجب است که پیوسته با نفس اماره به مخالفت پردازند و از این طریق، روح و عقل را مدد کرده باشند که آن، موضع سر خداوند است و واجب است انسان بداند که پیروی نفس، سخت‌ترین حجاب است (هجویری، ۱۳۷۱: ۲۵۰).

۲-۷- نگاه و تلقی عطار از نفس

عطار نظریات خود درباره نفس را در قالب حکایات، داستان‌ها، روایات و تمثیل‌های فراوانی تجسم بخشیده است؛ همچنان که بلندترین داستان او *منطق‌الطیر*، بیانگر گرفتاری شیخ صنعان در دست نفس و رسوایی وی است. عطار صفات گوناگون نفس در وجود انسان چون عجب، جاه‌طلبی، غضب، شهوت، حرص و غیره را در مثنوی‌های خود ترسیم می‌سازد. صفت امارگی نفس بیشتر مدنظر عطار است و مراد از نفس در اشعار وی همان نفس اماره است نه نفس لواحه و مطمئنه؛ و به همین سبب همواره به مذمت آن می‌پردازد.

در نظر عطار، هوای نفس، بدترین دشمن آدمی و رابط ابلیس در وجود انسان به شمار می‌رود؛ نفس بزرگ‌ترین سد و مانع کمال سالکان طریقت است. او نفس را به خانه‌ای تشبیه می‌کند که پر از خواهش‌های نفسانی و شهوات است و این خانه را باید از خواسته‌های نفسانی زدود:

خانهٔ نفس است خلد پرهوس خانهٔ دل مقعد صدق است و بس

(عطار، ۱۳۸۳: ۲۶۹)

در نظر عطار، نفس مقابل خدا قرار می‌گیرد که سالک باید آن را رها و صراط مستقیم الهی را طی کند:

تو را چند از هوا راه خدا گیر خدایت گر ازین پرسد مرا گیر
خدایا نفس سرکش را زبسون کن فضولی از دماغ ما برون کن

(عطار، ۱۳۸۶: ب: ۱۰۵)

وی کسانی را که مطیع اوامر نفس هستند مردگان متحرک می‌شمارد. از نظرگاه او علامت زنده‌بودن انسان در این است که آرزوهای نفسانی در وجود خود را نابود سازد:

خری ست این نفس، خر را بنده بودن، کجا باشد نشان زنده‌بودن؟

(همان: ۱۳۱)

در جهان‌بینی وی، رسیدن به مقامات عالیه با گذر از نفس صورت می‌گیرد و با سوزاندن نفس، روح آرامش می‌یابد و از این طریق می‌توان به‌طور کامل جان شد.

نفسِ سگ را استخوانی می‌دهم روح را زین سگ امانی می‌دهم
نفس را چون استخوان دادم مدام جان من زان یافت این عالی‌مقام

(عطار، ۱۳۸۳: ۲۷۳)

نفس را همچون خیرِ عیسی بسوز پس چو عیسی جان شو و جان برفروز

(همان: ۲۶۰)

عطار، نفس را عموماً به سگ تشبیه می‌کند که بر سر راه انسان مترصد می‌ماند تا از روی غفلتش، به او یورش آورد و خسته و مجروحش کند.

۳- جلوه‌های مبارزه با نفس در مثنوی‌های عطار

عطار در مثنوی‌های خود که از منابع بزرگ عرفانی قلمداد می‌شوند، سیر و سلوک کنندگان راه حق را به کنار زدن حجاب‌های نفس سفارش می‌کند و آنان را هر چه بیشتر با نفس اماره و صفات پست آن آشنا می‌گرداند و جلوه‌های گوناگون مبارزه با نفس را فراروی سالکان جاده حقیقت ترسیم می‌سازد تا پشت سر گذاشتن موانع و مشکلات این راه صعب و تاریک آسان گردد. به یقین پرداختن به تمامی مؤلفه‌های مبارزه با نفس حاکم در مثنوی‌های عطار، از حوصله یک مقاله خارج است و تنگناهای مخصوص مقاله، چنین مجالی را از نویسنده سلب می‌نماید. لذا در این قسمت به بیان مهم‌ترین مؤلفه‌های مبارزه با نفس در مثنوی‌های چهارگانه وی (منطق‌الطیر، الهی‌نامه، اسرارنامه و مصیبت‌نامه)، همت گمارده شده است.

۳-۱- خوار داشتن نفس و نفس ستیزی

خوارداشتن نفس در عرفان، به معنای ذلت نفس و تن دادن به حقارت و کارهای پست نیست؛ بلکه مقصود، ذلیل کردن نفس اماره است؛ بدین گونه که سالک، نفس اماره را وقتی که دستور به انجام کارهای گناه و زشت می‌دهد، تحقیر کند و با سرکشی آن نزاع کند تا باز از دستور دادن به زشتی‌ها شرم کند و زمینه برای تهذیب نفس فراهم گردد. تا زمانی که نفس اماره، خود را در کشاکش مذلت و مبارزه نبیند، دست از تجاوز برنخواهد داشت. تحقیر نفس و ستیزه کردن با آن، در سراسر مثنوی‌های عطار، از موضوعاتی است که به‌عنوان اصلی‌ترین شیوه تهذیب و تزکیه سالک، مطرح می‌گردد. شیخ عطار در تمام مثنوی‌های خود، مجاهده با نفس را محور اساسی عرفان می‌شمارد و سالک را از پیروی سگ نفس بر حذر می‌دارد.

عطار در اسرارنامه می‌گوید: نفس مثل کافری است که هرگز مسلمان نخواهد شد و باید گردن

آن را زد:

بزن گردن کزین نبود دریغی نهاد کافر خود را به تیغی

ازین کافر مسلمانی نیاید که از روزن نگهبانی نیاید

وگر دیرش دهد یک آرزو دست سگی گردد ز خشم اما سگی مست
گر از یک کام او گیری کناره زند در یک زمانت صد هواره

(عطار، ۱۳۸۶: ب: ۱۳۱)

او می‌گوید: غلام دلی هستم که از دل خبر یافت و از نفس شوم خود سرپیچی کرد. از نفس شوم خود تبعیت مکن. مردان حق به کام نفس گام بر نمی‌دارند و به نفس مشتھی قوتی نمی‌دهند:

نه نان دادند نفسِ مُشْتَهی را نه بر خوردند یک نانِ تهی را
ولی هر کو هوای دل گسل کرد نیارد لقمه‌ای بی خونِ دل خورد
تو را دل هست لیکن هست معزول دلی در آرزویِ نفسِ مشغول

(همان: ۱۳۰)

همچنین عطار، سالک را به پرهیز از هم‌نشینی با نفس اماره فرامی‌خواند و می‌گوید: برای آگاهی از رمز و راز و معانی زندگانی باید نفس را ترک کرد:

ولی با نفس سگ تا می‌نشینی تو اسرار زمین هرگز نبینی
سگِ نفسِ تو اندر زندگانی برون است از نمکسار معانی

(عطار، ۱۳۸۶: ب: ۱۴۰)

عطار می‌گوید: منتظر باش تا سگ نفس تو در دوزخ در دشمنی تو سر بر کند. این سگ نفس دشمن توست و حتی از سگ بدتر است. قوت را برای تقویت دل و نه برای تقویت و نیرومندی نفس بخور تا قوت تو بر تو حرام نگردد:

دشمن توست این سگ و از سگ بتر چند سگ را پرووری، ای بی‌خبر؟
نفس را قوت از پی دل ده مدام تا نگردد قوت تو بر تو حرام
قوت کی باشد حرامی گر خوری همچو مردان خور طعامی گر خوری

(عطار، ۱۳۸۶ الف: ۲۷۵)

امنیت برای انسان زمانی حاصل می‌شود که از شر نفس اماره رهایی یابد و او را بکشد:

تو چه مردِ صدق و علم حیدری؟ مردِ نفسی، هر نفسِ کافرتری
نفس کافر را بکش مؤمن بباش چون بکشتی نفس را ایمن بباش

(عطار، ۱۳۸۳: ۲۵۹)

شیخ در تمثیلی زیبا، نفس را به ماهی حضرت یونس تشبیه کرده که باید از این ماهی نفس رهایی

یافت تا به صدر خاص رسید:

ای شده سرگشته ماهی نفس چند خواهی دید بدخواهی نفس
 سر بگن این ماهی بدخواه را تا توانی سود فرق ماه را
 گر بود از ماهی نفست خلاص مونس یونس شوی در صدر خاص

(همانجا)

در ادامه حکایت محمود که بت لات را به هندوان فروخت و آن را سوزاند عطار، سوزاندن بت نفس برای وصال به حضرت احدیت را سفارش می‌کند:

بشکن این بت‌ها که داری سربه‌سر تا چو بت در پانه‌افتی دربه‌در
 نفس چون بت را بسوز از شوق دوست تا بسی جوهر فروریزد ز پوست

(همان: ۳۷۶)

وی همنشینی با شیطان را ناشی از پیروی انسان از «سگ نفس» و تنها راه رستن از او را، پرهیز از همنشینی با نفس و گذشتن از او می‌داند:

اگر از دیو بگذشتی برستی و گرنه مُدبری شیطان پرستی

(عطار، ۱۳۸۷: ۱۷۷)

۳-۲- دل نبستن به دنیا

یکی از جلوه‌های بارز تقوا، دل نبستن به دنیای ناپایدار و بی‌وفاست. سالک حتی زمانی که دنیا به دنبالش بیاید، نباید دنیا را طلب کند؛ به زیبایی‌های ظاهری دنیا رغبت داشته باشد و به زینت‌ها و نعمت‌های آن فریفته شود. عطار این نکته را متذکر می‌گردد که دل بستن به دنیا جزو موانع راه سلوک است. حتی کوچک‌ترین تعلق به دنیا، سالک را از ادامه سیر و سلوک باز خواهد داشت؛ چنان‌که حضرت عیسی (ع) به خاطر داشتن سوزنی بر گریبان خود از عروج بازماند و در فلک چهارم متوقف شد. دلبستگی به دنیا، باعث می‌شود که سالک معانی و حقایق را در نیابد. سالک زمانی می‌تواند از افاضه الهی بهره‌مند گردد که از زخارف دنیوی صرف نظر کند:

بسته‌مردار دنیی آمدی لاجرم مهجور معنی آمدی
 هر چه پشت آید از گرمی بسوز ز آفرینش چشم جان کُل بدوز
 چون بسوزی هر چه پیش آید تو را نُزل حق هر لحظه بیش آید تو را

(عطار، ۱۳۸۳: ۲۶۲)

در شعر عطار دنیا یکی از مهم‌ترین دام‌ها و مرکز ابزارها، حيله‌ها و وسوسه‌های شیطان محسوب می‌شود و اقطاع ابلیس است. پیوند ابلیس و دنیا ناگسستگی است؛ تا جایی که گاهی این دو یکی دانسته می‌شوند:

گلخن دنیا که زندان آمده‌ست سربه‌سر اقطاع شیطان آمده‌ست
(همان: ۳۲۳)

عطار معتقد است که نباید وابسته تعلقات دنیوی شد و باید از تمام مقامات مادی و معنوی گذر کرد و حتی از هستی خود نیز گذشت:

که تا چون نقش برخیزد ز پیشت دهد نقاش مطلق قرب خوشت
(عطار، ۱۳۸۷: ۱۷۵)

طبق روایت عطار، در زمان‌های گذشته استادی بود که چهارصد صندوق علم در یاد داشت؛ کارش فقط علم و طاعت بود و یک ساعت از این دو کار فراغت نداشت. در عهد او پیامبری بود که به او وحی رسید: به آن مرد استاد بگو گرچه روز و شب در علم و کار هستی؛ ولیکن چون دنیادوست هستی، خداوند ذره‌ای از علم و کوشش تو را نخواهد پذیرفت:

گر ز بی‌مغزی تو دنیادوستی چون پیازی پای تا سر پوستی
چون ز دل دنیات دور افکنده نیست جای تو جز دوزخ سوزنده نیست
تا بود یک ذره دنیادوستی با تن دوزخ، به هم، هم پوستی
(عطار، ۱۳۸۶ الف: ۲۴۰)

در شعر عطار، پدری، ملک جویی فرزند را یکی از نشانه‌های «نفس شوم» می‌داند:
ز نفس شوم بگذر با خرد ساز به ترک ملک گوی و کار خود ساز
(عطار، ۱۳۸۷: ۳۰۹)

سخنان فراوانی از عرفا و صوفیان، در تحقیر دنیا و مذمت آن صادر شده است؛ به دلیل این که خوار داشتن دنیا، مقدمه‌ای برای عدم وابستگی به دنیاست. عطار می‌گوید: دنیا برای صوفیان و عارفان گلخنی بیش نیست و جایگاه رنج و درد است:

صوفیی را گفت مردی نامدار کای اخی! چون می‌گذاری روزگار؟
گفت من در گلخنی‌ام مانده خشک لب تردامنی‌ام مانده
(عطار، ۱۳۸۳: ۳۴۲)

در جایی دیگر، عطار در تحقیر دنیا، آن را به مرداری تشبیه می‌کند:

چو مرداری است این دنیای غدار تو گشته همچو سگ مشغول مردار
اگر بندش کنی زورسته باشی و گرنه روز و شب زو خسته باشی

(عطار، ۱۳۸۷: ۱۸۲)

۳-۳- ترک حرص و جاه‌طلبی

حبّ مال و جاه، باعث فساد دین و ایمان انسان می‌شود و وسیلهٔ فخر و فروشی و جاه‌طلبی است و از موانع بزرگ در سیر و سلوک به شمار می‌رود. عطار معتقد است: مقام و ثروت دنیوی را کنار بگذار. وابستهٔ چیزی مباش که دل‌بستگی به مال و مقام، بند راه است و باعث گمراهی تو می‌شود:

زر که مشغولت کند از کردگار بت بود در خاکش افکن زینهار

(عطار، ۱۳۸۳: ۳۲۵)

عطار ما را به نفقه کردن کل مال و دارایی مان سفارش می‌کند؛ زیرا این‌ها موانع راه هستند:

نفقه کن چیزی که داری چارسو «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا»

(همان: ۳۲۶)

در *منطق‌الطیر* او پیام هدهد این است: هر که ادعای سیر و سلوک و مبارزه با نفس دارد، جاه و مال نباید او را به خود مشغول دارد.

در شعر او از یکی از مفتیان سؤال می‌شود که: بهتر از مال دنیا چیست؟ مفتی جواب می‌دهد: نبودن مال دنیا؛ چون سرگرم شدن به ثروت دنیا تو را از یاد خدا بازمی‌دارد؛ پس بهتر آن است که در همه حال نباشد:

چو از حق بازمی‌دارد تو را مال پس آن بهتر که نبود در همه حال

(عطار، ۱۳۸۷: ۳۵۳)

پدري در جواب پرسش که خواستار جام گیتی نما بود، می‌گوید: ای پسر جهل و جاه‌طلبی بر تو غالب آمده است و به خاطر همین، طالب آن جام هستی؛ چون تو بر همه اسرار واقف گردی بر همه عالم سرفراز می‌شوی و تو خود را در جاه خواهی دید و مردم را در پستی. وجود تو سرشار از عجب و خودبزرگی بینی خواهد شد و جاودانه در این تکبر خواهی ماند. او در ادامه تمثیلی از جام جمشید می‌آورد و می‌گوید: فرض کنیم تو صاحب جام جمشید شدی و ذره ذرهٔ عالم را مشاهده کردی؛ ولی وقتی مرگ بر فرق تو اراه نهاد و تو را مانند جمشید کشت، خواهی دید که هیچ حاصلی از جام

جمشید نبردی. این جام، تو را در چاه خواهد افکند پس جام برای تو حرام است؛ چون مانعی بر سر راه توست:

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| اگر در پیش داری جام جمشید | که یک‌یک ذره می‌بینی چو خورشید |
| چه گر آن جام بینی ذره‌ذره | که چون مرگت نهد بر فرق اژه |
| نداری هیچ حاصل چون جم از جام | که چون جم زار میری هم سرانجام |
| چو هست این جام در چاه اوفتادن | حرامت باد از راه اوفتادن |

(عطار، ۱۳۸۷: ۲۲۱)

۳-۴- زدودن عجب و غرور

عطار معتقد است که غرور سبب گم‌شدن مغرور از خود و دورشدن او از معرفت الهی است. غرور ناشی از تسلط نفس بر روح و جان آدمی است. کبر و غرور سبب اعتماد به نفس می‌گردد و باعث می‌شود انسان علل و اسباب جهان را نادیده بگیرد؛ مثل بلعم باعورا که اعتماد به عقل و عبادتش، باعث شد خداوند علمی را که به او عطار فرموده بود به سبب سوءاستفاده‌اش از آن، از او بگیرد. عطار همچنین معتقد است ریا و عجب دو کوه آتشی هستند که دامن ابلیس را گرفتند و او را بر آن داشتند که خود را برتر از دیگران بدانند. او می‌گوید: چرا نمی‌دانی آن چیز که سد راه نزدیکی تو به حق است، تویی توست. بی تو شو تا به او نزدیک گردی:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| مقرب آن بود کامروز بی خویش | بود آن حضرتش در پیش، بی پیش |
| همه حق بیند و بی خویش گردد | به جوهر از دو گیتی بیش گردد |

(عطار، ۱۳۸۶: ۱۳۵)

اگر در دنیا خود را کنار بگذاری و منی و عجب نداشته باشی، بر درگاه حضرت دوست توانی رسید:

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| تو تا بیرون نیایی از سر و پوست | نیایی ایمنی بر درگاه دوست |
| ز تو تا هست باقی یک سر موی | یقین می‌دان که نبود ایمنی روی |

(همان: ۱۸۳)

ای کسی که در بند عجب و غرور مانده‌ای، خودبینی را در درون خود از بین ببر و بدان که هرگاه درون را از عجب صاف کردی، دست از دو عالم خواهی شست و بدان که ابلیس به خاطر داشتن غرور بود که از درگاه الهی طرد شد:

من مگو، ای از منی در صد بلا تا به ابلیسی نگردی مبتلا

(عطار، ۱۳۸۳: ۳۶۵)

عطار در مصیبت‌نامه ضمن ابیاتی بیان می‌دارد که منیت و نفس، دشمنی بدتر از سگ هستند که فرد را به دوزخ رهنمون می‌شوند:

باش تا فردا سگ نفس و منیت سر ز دوزخ بر کند در دشمنیت
دشمن توست این سگ و از سگ بتر چند سگ را پروری، ای بی‌خبر؟
نفس را قوت از پی دل ده مدام تا نگردد قوت تو بر تو حرام

(عطار، ۱۳۸۶ الف: ۲۷۵)

۳-۵- فقر

فقری که عرفا به آن ارج می‌نهند، فقری است که پیامبر گرامی، آن را موجب مباهات خود دانست و آن را بر دنیا و عقبی اختیار کرد. در حقیقت، آن فقر عبارت است از آن که انسان از دنیا برهنه گردد و در این برهنگی به دین نزدیک شود. سالک برای رسیدن به درجه کمال فقر، باید تمام دنیا و عقبی را خالصانه برای خدا، ترک کند. فقر، در بینش عرفانی عطار، جایگاهی بسیار والا و بلندی دارد. وی در تمامی آثار خود درباره فقر و نقش آن در متجلی کردن صفات و قدرت‌های الهی در روح و پیوند دادن انسان با مبدأ جهان هستی صحبت کرده است. قسمت‌های بزرگی از منظومه‌های الهی‌نامه، اسرارنامه و مصیبت‌نامه او در نكوهش دنیا و ستودن فقر است. وی نظریات خود را درباره فقر و صبر بر آن در قالب حکایات، داستان‌ها، روایات و تمثیل‌های فراوانی تجسم بخشیده است. در بینش عطار، منظور از فقر، جنبه مادی آن نیست بلکه وی فقر را نیازمندی به خدا و عدم نیاز به غیر او می‌داند. از دیدگاه او، فقر یعنی جهاد و مبارزه با نفس و گذشتن از هستی برای رسیدن به حق تعالی که این مقام همان مقام فناء فی الله است؛ به همین دلیل عطار در منطق‌الطیر، هفتمین و آخرین مقام سیر و سلوک را فقر و فنا می‌نامد:

هفتمین وادی فقر است و فنا بعد ازین روی روش نبود تو را
در کشش افتی روش گم گرددت گر بود یک قطره قُلزُمُ گرددت

(عطار، ۱۳۸۳: ۳۸۰)

او در مصیبت‌نامه نیز گوید:

لیک اگر فقر و فنا می‌بایدت نیست در هست خدا می‌بایدت

سایه‌ای شو، گم‌شده در آفتاب هیچ شو، واللہ اعلم بالصواب

(عطار، ۱۳۸۶ الف: ۳۹۸)

در بینش عرفانی عطار، فقر به معنی از گمراهی، راهی به سوی حق یافتن و از دو عالم دنیا و آخرت، دست کوتاه کردن است:

فقر چیست از گمراهی ره کردن است وز دو عالم دست کوتاه کردن است

(همان: ۴۶۶)

بنابراین فقیر از نظر عطار کسی است که به هیچ چیز دل نمی‌بندد؛ زیرا انسان هر چیز را که به تصرف خود در آورد، به همان مقدار در بند نفس گرفتار می‌آید.

عطار در همان اثر خود باز گوید: فقر، انسان را به همسایگی خداوند می‌رساند:

فقر اگر چه محض بی‌سرمایگی ست با خدای خویشتن همسایگی ست

(همان: ۳۹۹)

در الهی‌نامه در حکایت رابعه، بینش عطار درباره فقر تبلور بیشتری یافته است. او می‌گوید: رابعه صاحب‌مقامات، یک هفته طعامی نخورده بود، پیوسته کارش نماز و روزه بود؛ گرسنگی او را از پای در آورده و اعضای بدنش را شکسته بود. زن مستوره‌ای در آن حوالی، کاسه‌ای طعام برایش آورد. اتفاقاً رابعه رفت تا از جایی چراغی بیابد، زمانی که بازگشت دید گربه کاسه را به زمین ریخته است. بار دیگر رفت تا کوزه آبی پیدا کند و با آب آن افطار کند، آن زمان کوزه آب از دستش به زمین افتاد و شکست. رابعه از دل آهی برآورد و با سرگشتگی تمام به خداوند گفت: خدایا از من بیچاره چه می‌خواهی؟ تا چند می‌خواهی مرا در خون بگردانی؟ خداوند به او گفت: ای رابعه اگر این لحظه بخواهی از ماه تا ماهی را به تو می‌بخشم، اما اندوه عشق چندین ساله را از دلت بیرون می‌کنم؛ چون اندوه من و دنیا به صد سال در یک دل جمع نیاید:

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| ز دل آهی برآورد آن جگرسوز | که گفתי گشت عالم آتش افروز |
| به صد سرگشتگی می‌گفت الهی | از این بیچاره مسکین چه خواهی؟ |
| فکندی در پریشانی مرا تو | به خون در چند گردانی مرا تو؟ |
| خطاب آمد که گر این لحظه خواهی | تو را بخشم من از مه تا به ماهی |
| ولسی اندوه چندین ساله خویش | ز دل بیرون بریمت این بیندیش |
| که اندوه من و دنیای محتال | نیاید جمع در یک دل به صد سال |

گرت اندوه ما باشد همیشه مدامت ترک دنیا باد پیشه
ترا گر هست این یک، روی آن نیست که اندوه الهی رایگان نیست

(عطار، ۱۳۸۷: ۲۳۸-۲۳۷)

پیام عطار در این حکایت این است که: کسانی که تمایل به دنیا ندارند و جلوی هوای نفسشان را می‌گیرند، خداوند عشق خود را در دلشان می‌افکند و دغدغه رسیدن به خدا لحظه‌ای آرامشان نمی‌گذارد تا به سوی عالم الهی عروج کنند.

۳-۶- ریاضت

ریاضت، تلاشی است که سالک، خود را به رنج و سختی می‌اندازد تا نفس خود را رام سازد و از هواهای نفسانی بازدارد. عطار در حکایتی می‌گوید: پیری دانا به خربنده‌ای گفت: ای مرد توانا تو چه کاره هستی؟ گفت: کار من فقط خربندگی است. پیر جواب داد: اکنون خدا خرت را بمیراند؛ زیرا تو بنده‌خر هستی نه بنده‌خدا، و من ریاضت می‌کشم تا سگ نفس را روحانی کنم:

سگ است این نفس کافر در نهادم که من هم‌خانه این سگ بزادم
ریاضت می‌کشم جان می‌کنم من سگی را بوک روحانی کنم من

(عطار، ۱۳۸۶: ب: ۱۳۱)

در باور عطار زندگی دو گونه نمود دارد: از پس رنج، راحتی و از پس راحتی، رنج است. خوشا به حال آنان که در این دنیا، رنج ریاضت را پذیرا شدند تا در آن جهان به آرامش همیشگی برسند:

به هر رنجی که ما اینجا کشیدیم به هر دردی و اندوهی که دیدیم
یکی شادی عوض یابیم آنجا بیا تا زود بشتابیم آنجا

(همان: ۱۴۹)

عطار در *الهی‌نامه* انسان را به زندانی کردن نفس سفارش می‌کند. در این اثر می‌خوانیم که رهبانی برای خود دیری ساخت، درش را محکم بست و روزنه‌ای از آن به بیرون باز کرد و در آنجا مدتی به ریاضت مشغول شد. از قضا شیخ ابوالقاسم همدانی بدان جا آمد، از هر سوئی آواز داد ولی هیچ رهبانی پیش او نیامد تا این که مرد رهبان از بالا سر فرو کرد، شیخ بدو گفت: به چه جهت خودت را اینجا حبس نموده‌ای؟ گفت: سگی گزنده درون خویش دیده‌ام که بیهوده اطراف شهر می‌گردد، در این دیر چندان او را زندانی کردم تا در خلق جهان نیفتد، تو نیز نفست را در بند کن تا گرد هر شوریده جانی نگرود:

سگت را بند کن تا کی ز سودا که تا مسخت نگردانند فردا
(عطار، ۱۳۸۷: ۱۸۲)

در منطق الطیر عطار هدهد، عذر بسیاری از مرغان را ناشی از اسارت آن‌ها در دست نفس می‌داند و انسان‌های عندلیب‌صفت را به ریاضت‌کشی فرامی‌خواند:

چند پیوندی زره بر نفس شوم همچو داوود آهن خود کن چو موم
گر شود این آهنت چون موم نرم تو شوی در عشق چون داوود گرم
(عطار، ۱۳۸۳: ۲۶۱)

۳-۷- ذکر و یاد خدا

یاد خدا و مداومت بر آن به‌عنوان توشه‌ای برای سیر و سلوک، همواره جزو توصیه‌های مهم عرفا بوده است. با ذکر و یاد خدا، دل‌ها آرام می‌گیرد و زمینه برای صیقل یافتن و پاک‌سازی درون سالک فراهم می‌شود:

خدا را زان پرست از جان پرنور که استحقاق دارد وز طمع دور
به هر کاری خدا را یاد می‌دار خدا را تا تویی از یاد مگذار
(عطار، ۱۳۸۶: ۲۲۲)

عطار می‌گوید: روزی از بایزید نحوه رسیدن به مقام وحدت پرسیده شد. بایزید در پاسخ گفت: برای رسیدن به وحدت، باید دیدگان انسان سرشار از نور الهی و جان او آکنده از ذوق و طلب باشد، اگر چنین حالتی در سالک رخ داد به حضور نائل می‌آید و چون به حضور رسید به عشق می‌رسد و چون به عشق رسید، احساس سرما و گرما و قبض و بسط نخواهد داشت؛ پس باید از پراکندگی و آشفته‌گی خاطر‌هایی یافت و این جز با ذکر و یاد خدا حاصل نمی‌شود؛ چنان‌ذکری که ذاکر در مذکور گم شود:

پراکنده مشو تا وانمانی حضوری جوی تا تنها نمانی
ز حق باید که چندان یاد داری که گم‌گردی، گر از یادش گذاری
بسی یادش کن و گم شو در آن یاد چنین کردند مردان جهان، یاد
(عطار، ۱۳۸۶: ۱۵۳)

باز در روایتی از عطار، مارگیری حربه به دست در کنار سوراخ مار بود، هر زمان معجون‌ی دیگر درست می‌کرد و افسون دیگری می‌خواند تا ما را به چنگ درآورد. ناگهان حضرت عیسی (ع) از

آنجا گذشت. مار پیش او آمد و گفت: من سیصد سال از عمرم می‌گذرد و مردی سی‌ساله می‌خواهد مرا با افسون از سوراخ بیرون کشد و اسیر کند. عیسی (ع) از آنجا رفت. وقتی که بار دگر بدان‌جا بازگشت، به مار گیر گفت: چه کار کردی؟ گفت: مار را گرفتار ساختم و داخل زنبیل کردم. عیسی (ع) کنار زنبیل رفت و از مار پرسید: چطور با این همه ادعا و شجاعت که داشتی، گرفتار شدی؟ مار گفت: من فریب افسون او را نخوردم؛ بلکه می‌توانستم خورش را هم بریزم؛ لیکن چون بسیار نام خدا را بر زبان آورد، من مفتون نام خدا شدم و در دام او گرفتار آمدم:

وصل، همچون آتشی، جان سوزدت یاد باید تا جهان افروزدت

(عطار، ۱۳۸۶ الف: ۱۷۰ و ۱۶۹)

۳-۸- بیداری و غفلت‌زدایی

واژه «يقظه» و بیداری، اولین منزل در عرفان است و در متون عرفانی کاربرد فراوانی دارد. زمان متجلی شدن نور الهی در دل سالک، بیداری برای او حاصل می‌شود. دعوت به بیداری از پندها و موعظه‌های مهم عطار است. عطار می‌گوید: اگر کسی در غفلت به سر ببرد، کی می‌تواند به منبر برود و مردم را موعظه کند. وقتی کسی به منبر نرود و به ارشاد مردم نپردازد، دل‌ها، خفته می‌مانند و به حق نمی‌رسند. حتی اگر یک‌دم کسی از خواب غفلت بیدار شود، این بیداری برای او بسیار تأثیرگذار است:

همه عمرت به غفلت آرمیدی زمانی روی بیداری ندیدی

(عطار، ۱۳۸۷: ۱۸۵)

عطار در مقاله هفدهم *اسرارنامه*، خطاب به غافلان می‌گوید: غفلت، مانعی برای ورود شما در وادی عرفان است. بدانید که مرگ، بی‌خبر، درحالی که شما در غفلتید، خواهد آمد:

به غفلت می‌گذاری زندگانی دریغا گر چنین غافل بمانی
به حسرت‌ها چو چشمت راه یابد نگوئساری خویش آنگاه یابد

(عطار، ۱۳۸۶ ب: ۱۹۶ و ۱۹۵)

او با لحنی تند می‌گوید: ای کسانی که شب و روز را با خواب می‌گذرانید، آیا شرم نمی‌کنید؟ خوشا به حال کسانی که در شب تاریک، درحالی که همگان خفته‌اند، به راز و نیاز با خدا می‌پردازند:

خوشا با حق شب تاریک بودن ز خود دور و بدو نزدیک بودن
ازین بهتر چه کاروبار داری که یک شب پیش او بیدار داری؟

شب‌ی بیدار دار آخر خدا را چو صد شب داشتی نفس و هوا را

(همان: ۲۱۷)

در روایتی از عطار، وزیری در حال جان‌کندن بود، حیران و سرگردان رو به قومش کرد و گفت: افسوس می‌خورم که آخرت را به خاطر بدمستی و غفلت، به دنیا فروخته

می‌روم امروز جانی سوخته رفته دنیا و آخرت بفروخته

ای دل غافل دمی بیدار شو چند بدمستی کنی؟ هشیار شو

(عطار، ۱۳۸۶ الف: ۳۰۱)

عطار به سالک هشدار می‌دهد که راه سیر و سلوک گرچه روشن است ولی در تمام پستی و بلندی‌های این راه، نفس اماره در کمین نشسته است و به دنبال غفلت سالک است که او را در دام بیندازد؛ بنابراین سالک باید همیشه بیدار و هوشیار باشد:

غرّه این روشنی ره مباش نفس تو با توست جز آگه مباش

(عطار، ۱۳۸۳: ۳۶۴)

۴- نتیجه‌گیری

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که عطار بدان توجه کرده و می‌توان آن را جزو کلیدواژه‌گان آثار او دانست، مسئله نفس و مبارزه با آن است. در نظر عطار، هوای نفس، بدترین دشمن آدمی و رابط ابلیس در وجود انسان به شمار می‌رود؛ نفس بزرگ‌ترین سد و مانع کمال سالکان طریقت است؛ نه تنها سالکان باید تمام هم‌خویش را مصروف جدال با این دشمن پنهان‌ستیز نمایند، بلکه استادان طریقت هم باید مواظب هجوم نفس باشند.

عطار در تمامی مثنوی‌های خود، دنیا را نکوهش می‌کند و مردم را از تعلق خاطر به آن بر حذر می‌دارد. وی تصاویر متعددی در بیان بی‌ارزشی دنیا طرح می‌کند؛ چراکه مال و منال دنیا در برابر آن جهان و آنچه انسان در آن خواهد دید، بی‌اهمیت است.

فقر، در بینش عرفانی عطار، جایگاه بسیار والا و بلندی دارد. وی در تمامی آثار خود درباره فقر و نقش آن در متجلی کردن صفات و قدرت‌های الهی در روح و پیوند دادن انسان با مبدأ جهان هستی صحبت کرده است. قسمت‌های مهمی از منظومه‌های الهی‌نامه، اسرارنامه و مصیبت‌نامه در نکوهش دنیا و ستودن فقر است.

عطار به انسان می‌آموزد که اگر در تمام زندگی، نفس را نشناسد، هیچ حاصل و نصیبی از زندگی نبرده است. در باور او انسان از زمانی که به دنیا می‌آید به شدت غرق در دنیا می‌شود و مدام در تلاش است تا در سنین مختلف به دستاوردهای مورد هدف، برسد اما انسان نباید مشغول امور دنیوی گردد و از رسیدن به حقیقت و سعادت غفلت ورزد. او در سراسر مثنوی‌های خود انسان را به بیداری و ریاضت برای نیل به سعادت فرامی‌خواند.

ترکیب «سگک نفس» در آثار عطار، مثل آثار سایر شعرای عارف پارسی‌گوی، فراوان به کار رفته است؛ به جهت این که نفس نیز مانند سگک پلید، حاضر به دل‌کندن از جیفه‌های بی‌ارزش دنیا نیست و سالک یا مجبور است که آن را تربیت کند و در خدمت خود درآورد و یا بگشود.

منابع

- ارسطو. (۱۳۴۹)، دربارهٔ نفس، ترجمهٔ علی مراد داودی، چاپ اول، تهران، انتشارات حکمت.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۷۵)، دیدار با سیمرخ: هفت مقاله در عرفان و شعر و اندیشه عطار، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- تجلیل، جلیل و احمدی شهرام. (۱۳۸۲)، «مفاهیم اخلاقی در چهار منظومه عطار (اسرارنامه، الهی‌نامه، منطق‌الطیر و مصیبت‌نامه)»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره ۵۳، شماره ۱۶۷-۱۶۶، صص ۳۰-۱۱.
- جرجانی، میرسیدشریف. (۱۳۷۷)، تعریفات (فرهنگ اصطلاحات معارف اسلامی)، ترجمهٔ حسن سیدعرب و سیما نوربخش، تهران، فرزانه.
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۷۴)، شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۸۷)، جهاد اکبر یا مبارزه با نفس، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۴۲)، لغتنامه، زیر نظر محمد معین، جلد ۳۰، تهران، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات.
- ریتز، هلموت. (۱۳۷۷-۱۳۷۹)، دریای جان: سیری در آراء و احوال شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، جلد اول و دوم، ترجمهٔ عباس زریاب خوئی و مهرآفاق بایبوردی، تهران، الهدی.
- سلطانی، منظر و شریفی فاطمه. (۱۳۹۴)، «بررسی و تبیین اندیشه‌های عرفانی عطار نیشابوری»، فصلنامه علمی پژوهشی عرفانیات در ادب فارسی، دوره ۶، شماره ۲۳، صص ۶۷-۴۱.
- شاد، محمدپادشاه بن غلام محیی‌الدین. (۱۳۳۵)، فرهنگ آنداج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، جلد ۷، تهران، کتابخانه خیام.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۸)، زبور پارسی: نگاهی به زندگی و غزل‌های عطار، تهران، آگاه.
- صرفی، محمدرضا. (۱۳۹۳)، «گسترهٔ ادبیات پایداری»، نشریهٔ ادبیات پایداری دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال ۶، شماره ۱۰، صص ۲۳۸-۲۰۷.
- عطار، محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۳)، منطق‌الطیر، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران، سخن.
- عطار، محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۶ الف)، مصیبت‌نامه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران، سخن.
- عطار، محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۶ ب)، اسرارنامه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران، سخن.

- عطار، محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۷)، *الهی نامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران، سخن.
- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۵۳)، *شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری*، چاپ دوم، تهران، دهخدا.
- قرآن کریم. (۱۳۸۷)، ترجمه ابوالفضل بهرام پور، قم، انتشارات حر.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۷۴)، *ترجمه رساله قشیریه*، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، مصحح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- کنفانی، غسان. (۱۳۶۱)، *ادبیات مقاومت*، تهران، نشر سروش.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۹۲)، *فلسفه اخلاق*، تهران، صدرا.
- معلوف، لوئیس. (۱۹۷۳)، *المنجد فی اللغه و الأعلام*، بیروت لبنان، دارالمشرق.
- نجم رازی، عبدالله بن محمد. (۱۳۵۲)، *مرصادالعباد*، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نراقی، احمد بن محمد مهدی. (۱۳۸۲)، *معراج السعاده*، تهران، فراروی.
- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۷۱)، *کشف المحجوب*، تصحیح والنتین ژوکوفسکی، مقدمه قاسم انصاری، تهران، طهوری.